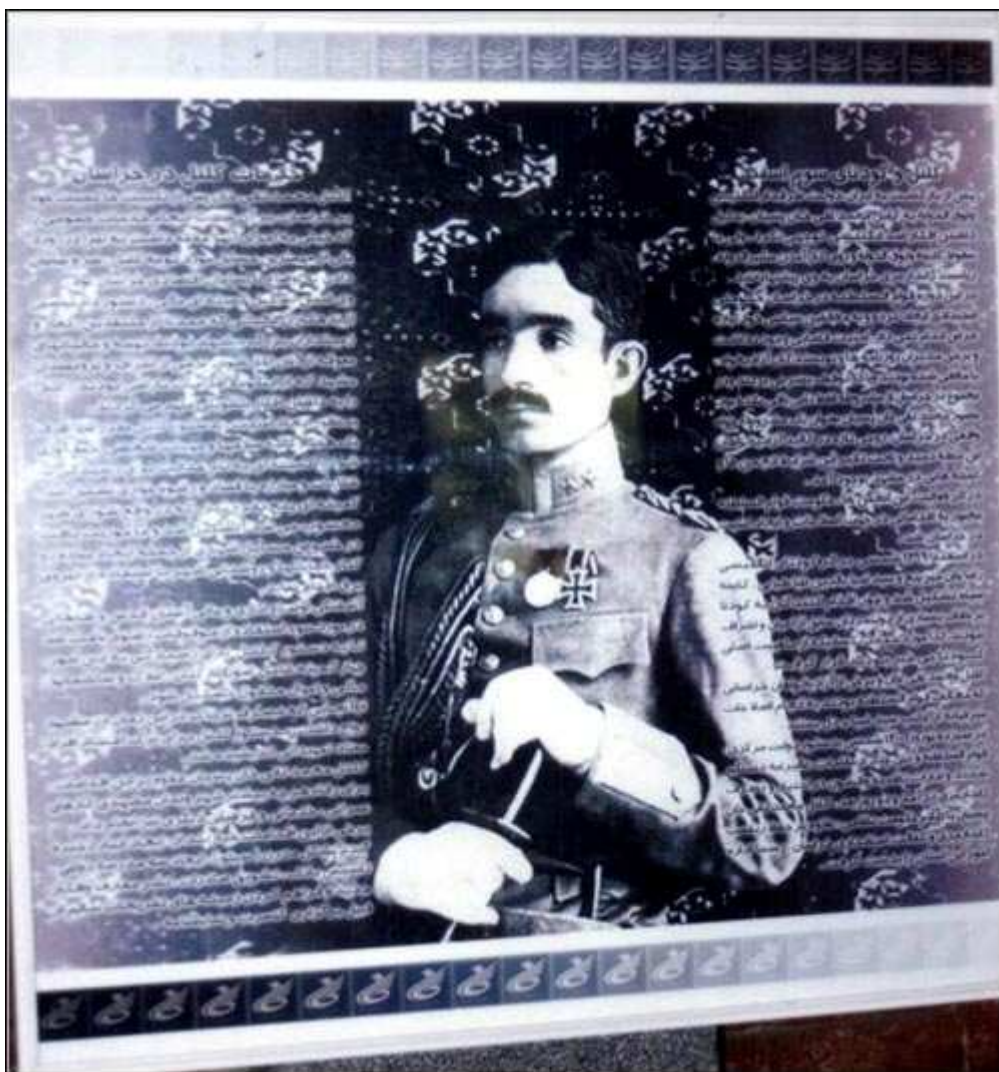


محمد تقی خان پسیان

<http://www.mekrdad.org/pesyan>



نیلوفر کسری

در سال 1309 هجری قمری در محله سرخاب تبریز طفلی پا به عرصه وجود نهاد که محمدتقی نامیده شد. پدرش یاور محمدباقر خان پسیان از ایلات کرد منطقه و مادرش فاطمه سلطان عزت‌الحاجیه از همان کودکی در تربیت فرزند کوشیدند. دوران تحصیلات ابتدایی

خود را در تبریز به پایان برد و در سال 1324 ق جهت تکمیل تدریس به تهران آمد و وارد مدرسه نظام گشت. او در سال 1329 ق با درجه نایب دومی وارد خدمت شد و مدارج ترقی را یکی بعد از دیگری پیمود. در سال 1331 ق وارد مدرسه صاحب‌منصبان ژاندارم‌ری شده در سال 1332 ق در جنگی که با الوار در بروجرد داشت شجاعانه جنگید و مجروح شد. وی پس از پیروزی از سوی ستاد ژاندارم‌ری به درجه یآوری رسید. در 20 رجب 1332 ق به ریاست باطالیان همدان منصوب گشت. هنگام جنگ جهانی اول همراه ملیون به مبارزه پرداخت و از خود شجاعت بسیار نشان داد به طوری که آوازه شجاعت او در جنگ با روسها حتی به خارج از ایران رسید. او پس از عقب نشینی ملیون به ناچار به آلمان رفت اما پس از اتمام جنگ به ایران بازگشت و اندکی بعد به سمت ریاست ژاندارم‌ری خراسان رسید. در آن زمان قوام‌السلطنه حاکم خراسان بود و کلنل به محض ورود مشغول به اصلاح امور و برقراری امنیت شد و با سختگیری بر کارپردازان دستگاه والی، قوام‌السلطنه را از خود رنجاند. پس از کودتای سوم اسفند 1299 خ و روی کار آمدن دولت سید ضیاء‌الدین طباطبایی، کلنل پسیان طبق دستور رئیس دولت اقدام به دستگیری قوام‌السلطنه کرد (13 فروردین 1300 خ) و او را تحت الحفظ به تهران فرستاد اما پس از مدتی سید ضیاء‌الدین متواری شد و قوام‌السلطنه خود به نخست‌وزیری رسید و کشمکش میان کلنل و قوام شروع شد. قوام‌السلطنه، نجدالسلطنه را به حکومت خراسان گمارد اما کلنل که از حکومت قوام‌السلطنه بیمناک شده بود به فکر طغیان افتاد و مصمم گردید که خود زمام امور خراسان را در دست بگیرد. بدین نیت هنوز چند روزی از کفالت نجدالسلطنه نگذشته بود که بدون بهانه و بی مقدمه شخص نامبرده را توقیف کرده، اداره حکومتی را خود در دست گرفت و جمعی از ارباب نفوذ شهر که مصلحت امنیت می‌شمرد توقیف و تبعید نمود.

در مرداد 1300 خ دولت بار دیگر صمصام‌السلطنه بختیاری را به حکومت خراسان منصوب کرد و صمصام‌السلطنه نیز برای دلجویی یا فریب کلنل محمدتقی خان پسیان با آگاهی از محبوبیت و نفوذ او در خراسان او را طی حکمی به کفالت ایالت خراسان منصوب نمود و با او مدارا نمود.

اما در اواخر مرداد 1300 خ قوام السلطنه با کلنل علناً مخالفت کرد و بدو پیشنهاد نمود تحت شرایط زیر کشور ترک کند :

1. کلنل حقوق دو ساله خود را برداشته به اروپا مسافرت کند.
2. محاسبات را ظرف 15 روز بسته و امور ایالت را به تولیت آستانه واگذار نماید.
3. به کلیه افسران ژاندارم و اهالی محل دولت تأمین دهد.
4. از طرف دولت به قوای ایلیات توصیه خواهد شد که با کلنل مدارا کرده او را به سرحد برسانند.

اما کلنل این پیشنهاد را نپذیرفت و قوام طی تلگرافهایی برای حاکمان و خوانین منطقه کلنل را یاغی و متمرّد خواند و دستور شورش بر علیه او را صادر کرد. بدین ترتیب سردار معزز والی بجنورد، شجاع‌الملک رئیس ایل هزاره، شوکت‌السلطنه و سید حیدر رؤسای طوایف سریری و سالار خان بلوچ جهت جنگ با کلنل بسیج شدند.

امیر شوکت‌الملک خواهان خاتمه قضیه با صلح و آشتی بود و در حالی که شرایط ملاقاتی را با کلنل در گناباد فراهم نمود، سردار معزز با کردهای قوچانی به شهر قوچان حمله کرده ژاندارم‌ری را خلع سلاح نموده و قوچان را متصرف شدند.

کلنل به محض شنیدن این خبر گناباد را ترک کرد و راهی قوچان شد و در جعفرآباد دو فرسنگی قوچان جنگ سختی بین قوای کلنل و کردهای قوچانی شروع شد و کلنل شخصاً در تپه‌های جعفرآباد با تفنگ و شصت تیر جنگید و به دلیل محاصره شدید و اتمام مهمات، ناجوانمردانه کشته شد. سر کلنل توسط کردهای قوچانی از بدن جدا گشت. پس از رسیدن خبر شکست ژاندارم‌ری و مرگ کلنل، محمودخان نوزری بلافاصله دولت را از قتل کلنل آگاه ساخت و خود نیز اظهار اطاعت نمود. جنازه و سر کلنل در 15 میزان 1300 با

تجلیل و احترامات نظامی فراوان به مشهد وارد شد و عده بسیاری از اهالی شهر و افراد ژاندارم در حالی که گریه می‌کردند آن را مشایعت نمودند. سران ژاندارم‌ری و بعضی از هواخواهان کلنل نطق‌های پر حرارتی ایراد کردند و در حالی که جمعیت بسیاری گرد آمده بود و احساسات شدیدی از خود بروز می‌داد سر و جنازه او را در مقبره نادرشاه دفن کردند و پس از شهادت او نیز هر ساله به مدت 5 سال عزاداری‌های مفصلی در مشهد

انجام شد تا اینکه پس از به قدرت رسیدن سلسله پهلوی، انجام مراسم عزاداری و سالگرد به مناسبت این فاجعه ممنوع گشت.

www.mahnaaz.com



سلطنت پهلوی

از دل غفالت ها بیرون آمد

احسان طبری

جنبش دیگری که در عرض این جنبش ها روی داد، قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان بود، همان قیامی که محمدرضا شاه در کتاب "مردان خود ساخته" در شرح حال پدرش بدان با دادن عنوان "فتنه ژاندارم ها" اهانت می کند. پسیان بمثابه افسر ژاندارم و نیز با تحصیلاتی که در آلمان (شهر لایپزیگ) داشت، از آن میهن دوستانی بود که دچار پندار ژرمانوفیلی شده بود. وقتی در 1920 از آلمان به ایران آمد، بعنوان رئیس ژاندارم به خراسان اعزام شد. در آنجا با والی فاسد و دزد خراسان قوام السلطنه برادر عاقد قرارداد 1919 (وثوق الدوله) و با پشتیبانی او، کلنل پرایدکس سرکنسول مشهد و نیز با جمعی از

ایلخانان عشایر تیموری، هزاره و بلوچ و غیره که مایه ناامنی خراسان بودند، وارد تناقض شدید شد.

تظاهرات عوامفربانه "رعد" و "برق" روزنامه های متعلق به سیدضیاء الدین علیه "اشراف پوسیده" این افسر شریف و احساساتی را بخود جلب کرده بود و وی، سید را اشتباها کسی می دانست که گویا می تواند در ایران تحول عمیق بوجود آورد. کودتای حوت 1299 سیدضیاء الدین و رضا خان و تشکیل کابینه سیدضیاء الدین که به توقیف گروهی از اشراف دست زد، او را سخت به شوق آورد و او نیز در خراسان دست به توقیف یکی از مظاهر بارز این اشراف فاسد یعنی قوام السلطنه زد و این مرد را به تهران فرستاد. ولی کابینه سید ضیاء و مداح قرار داد 1919 و پشتیبانی حکومت ضد انقلابی مساواتیست ها در باکو، که بقولی نقش "محلل" برای تحولات بعدی داشت، نمی توانست دیری دوام کند. قوام السلطنه اسیر دیروزی کنل بلافاصله پس از سید، "رئیس الوزرا" و رضا خان وزیر جنگش شد و طبیعی است که اقدام فوریش عبارت بود از احضار کنل. کنل "تمرد" کرد و دست به مقاومت زد. تشکیل دسته فدائیان بنام "اردوی چریک کاوه" تحت نظر مآزر علیرضا خان شمشیر، مبارزه با ایلخان های امنیت شکن، ایجاد نیروی ضربتی "گروهان آهن"، تعمیر راه ها، اصلاح وضع مالی، مبارزه با احتکار از اقدامات پسیان بود. هم عناصر ملی در تهران (مانند مستوفی المالک و دیگران) و هم شاعران بنام عصر (مانند بهار، ایرج، عارف، فرخی یزدی، دهقان کرمانی) (استاد بهمینار) محسور شخصیت شریف و انسانی کنل شدند. نفوذ او در میان مردم عمیق بود. ولی قوام موفق شد بدست نیروهای قزاق به فرماندهی حسین آقا خزاعی و با همکاری سرای ایلات گرد خراسان و با کمک تحریکات ماهرانه جاسوسان انگلیس بر کنل غلبه کند. از طرف جمعی از یاران کنل نیز به او خیانت شد. سر او را هم مانند سر کوچک خان بریدند. چنانکه گفتیم کنل در محیط عمل خود جاذبه شخصی نیرومندی داشت. برخورد انسانی و متین او با مردم، اندیشه های مترقی و صداقت و شجاعت او، او را محبوب ساخته بود، منتها یک جنبش، علیه دشمنان محیل و قساوت پیشه ای مانند ارتجاع ایران و استعمارطلبان حامیش تنها به اتکاء جاذبه و حسن رفتار و یا قهرمانی رهبران پیش نمی رود. برای کنل، علی رغم تحصیلات خوبی که داشت، درک روند های بغرنج

اجتماعی، یافتن شیوه درست سازماندهی و استراتژی و تاکتیک درست کار، تحلیل صحیح وضع جهان و ایران، جلب توده های زحمتکش به مبارزه، دشوار بود و دشمن محیل و قسی و معلمان مجرب و مجهز آن توانستند بی دشواری چندان او را و سپس جمع بزرگی از یاران و انتقامجویان او را از سر راه خویش بردارند.

یک لحظه این فرض محال را ممکن شمردیم که نهضت های تقریباً همزمان شمال: نخست خیابانی، سپس کوچک خان (در مرحله دوم جنبش) آنگاه کلنل محمدتقی خان پسیان، همراه با کمونیست ها و دمکرات های تهران و شهرهای دیگر عناصر مترقی، جبهه وسیع واحدی با هدف های روشن و مشخص و قابل تحقق در شرایط روز ایجاد می کردند. در آن موقع امپریالیست های انگلیس که از جنگ اول جهانی و مداخله علیه انقلاب کبیر فرسوده شده و در اروپا گرفتار مسائل دشوار بودند، نمی توانستند در قبال این نیروی عظیم پایداری کنند. ارتجاع ایران نیز جرات آن را نمی یافت و نیروهای مسلح انقلابی به آسانی نیروهای ارتجاعي سردار سپه را از سر راه می روفتند، جاسوسان و دورویان را افساء می کردند، تهران را مانند دوران محمدعلیشاه آزاد می ساختند و در آنجا جمهوری ملی و دمکراتیک و مترقی ایران را بوجود می آوردند. ولی اجاق های جنبش از لحاظ زمانی و مکانی جدا جدا سوخت و جدا جدا خاموش شد و عناصر انقلابی و دمکراتیک در شهرها و بویژه در پایتخت پس از محرومیت از تکیه گاه های قیام، در محاصره سیاسی ارتجاع و امپریالیسم افتادند و نمی توانستند جز چند سالی بیشتر، بنحو از انحاء دست و پائی بزنند و روشن بود که قدرت استبدادی مدرنیزه ای که در حال شکل گرفتن است، همه مقاومت ها و مخالفت ها را سرکوب خواهد کرد و اراده طبقات حاکمه و امپریالیسم را بر کرسی خواهد نشاند. برای اینکار تنها زمان لازم بود.

دلیل عمده شکست این نهضت ها نامساعد بودن یک رشته عوامل عینی است (مانند عقب ماندگی اجتماعی و اقتصادی جامعه، تاثیر مخرب استعمار، ضعف و عدم تشکل توده ها، آمورفیسیم و بی شکلی قشرها و طبقات و فقدان مرزبندی بین آنها، تناسب قوای جهانی بسود امپریالیسم و ارتجاع و غیره). ولی عوامل ذهنی (تفرقه و تذبذب اصولی و اختلاف بین سران جنبش و رقابت مخرب بین آنها نیز در داخل یک سازمان واحد، راه دادن به

حب و بغض و اغراض و محاسبات و انتقام جوئی ها و خود نمائی های شخصی و غیره) نیر نقش اندکی ایفا نکرده است. در شرایط امروزی که عامل عینی دمدم به سود جنبش انقلابی بهبود می یابد، مسئله عامل ذهنی که متاسفانه سرسختی نشان می دهد، بیش از پیش کسب اهمیت می کند.

سرسختی عامل ذهنی و برخی مختصات منفی رایج خود به سیر پرتضاریس تاریخ خلق های خاورمیانه و بویژه ایران و فاجعه های مکرر و دیرینه درونی این تاریخ مانند دوام نظام فنودال و پاتریارکال و شیوه های ابتدائی تولید، دسپوتیسم (استبداد) شرقی و هجوم های مکرر از داخل و خارج و عدم ثبات اجتماعی و غیره، مربوط است. البته "پند و اندرز" نمی تواند برخی مشخصات ریشه دار روحی ما را که ثمره سده هاست بسرعت عوض کند ولی با کنترل توده ها، با مکانیسم کار جمعی، با بسط پراتیک انقلابی که خود سالم سازی و تمیز کننده است، می توان محیط های ثمربخش تری آفرید. علاوه بر این عوامل، طرح دائمی معایب اسلوب و شیوه کار انقلابی و انتقادی از ذهنی گری و روش فردی (در نقطه مقابل روش جمعی) و تصریح ضرورت احترام از چپ روی و تفرقه جوئی و داشتن حساب های خصوصی و جاه طلبی و یا بکار بردن شیوه های مخرب وحدت شکن نیز بنوبه خود لازم و سودمند است. تردیدی نیست که ما بین عوامل عینی و ذهنی تاثیر متقابل دیالکتیکی وجود دارد و هر نسل تازه ای از انقلابیون با بسیج بهتری وارد میدان تاریخ خواهد شد، تا زمانی که بتواند سرانجام ضحاک ستم و امتیاز را از پشت کوهه زین به خواری فرو بکشد و فرو بمالد و زور و فرییش را باطل سازد.

سودمندی جنبش های شمال و جنوب ایران در آن بود که امپریالیست های انگلستان دانستند که آنها دیگر نمی توانند قرارداد منعقد با وثوق الدوله در 1919 را نگاه دارند، نمی توانند به سیاست سنتی تقویب تفرقه عشایری در ایران ادامه دهند، نمی توانند در دورانی که یک همسایه با ایران بمتابه برابر حقوق عمل می کند، آنها رسم ننگین "کاپیتولاسیون" را بیش از این بر ایران تحمیل کنند، نمی توانند در کنار یک کشور بزرگ انقلابی، در جهانی دگرگون شده، ایران را به عقب ماندگی دیرینه محکوم شمرند،

و در قبال فشار نیرومند و همگانی مردم ایران که خواستار پیشرفت و نوسازی کشور بودند، مجبورند، ولو گامی چند واپس بنشینند. بقول ل. فیشر در کتاب "شوروی ها در امور جهانی" در محیط ایران آن موقع وجهه اتحاد شوروی با همان سرعت که وجهه انگلستان سقوط می کرد، در حال اعتلا بود.

(world Affairs.t.I.P.433 the soviet in). در این شرایط نقشه های مختلفی در "دائونینگ استریت" محل وزارت خارجه انگلستان و در شعب اکتشافاتی وزارت جنگ این کشور و از طرف سازمان "اینتلجنس سرویس" با مشورت با غلامان ایرانی امپریالیسم انگلستان حتی با دربار احمد شاه مورد بررسی قرار گرفت. اجرای نقشه تازه با کودتای حوت 1299 بدست سید ضیاء الدین طباطبائی از عمال اینتلجنس سرویس که برای همین منظور سازمانی بنام "کمیته آهن" درست کرده بود، آغاز شد. درباره ارتباط سید با انگلیس ها مولف امریکائی لنچوسکی در کتاب نامبرده (روسیه و غرب در ایران- نیویورک- صفحه 72) صریحاً می نویسد: "سیدضیاء الدین مدیر روزنامه رعد در تماس نزدیک با میسیون انگلیسی بود". "کمیته آهن" سازمان مناسبی بود که بین سید ضیاء الدین و آن "خونتای" نظامی قزاق که از رضا خان سردار سپه حرف شنوی داشتند، پیوند ایجاد کند. سران ایرانی دیویزیون قزاق مدت ها بود بوسیله ژنرال باراتف و فن اتلر سفیر سابق روسیه (گویا به کمک ریپورتر جاسوس ثابت) Resident انگلیسی در تهران، به انگلستان معرفی شده بودند. ژنرال های انگلیسی دنسترویل و ایرونساید و ماله سن هر یک درباره رضا خان و گروهش نظر داده بودند. سران ژاندارم غالباً مانند پسیان و لاهوتی در اپوزیسیون بودند، لذا نمی توانستند مورد اعتماد قرار گیرند ولی سران قزاق سابقه غنی و جدی ضد خلقی داشتند و در میان این سران، رضا خان معروف به "شصت تیر" و "قلدر" از همه بنام تر بود. می گوئیم بنام تر و نمی گوئیم با شعورتر، زیرا رضا خان علی رغم هوش طبیعی، سواد اندکی داشت و در میان افسران قزاق افراد تحصیل کرده دیگری بودند که بعدها در دوران سلطنت پیوسته از غضب و حسد او می ترسیدند و از سخنان گزنده اش در امان نبودند. دسترسی به اسناد سری خاصی لازم است تا پیچ وخم

این تصمیم گیری در نزد امپریالیست ها روشن شود. واقعیت آنست که سید ضیاء الدین سه ماه پس از کودتای 1299 (1920) که مهمترین وعده اش الغاء قرارداد 1919، یعنی الغاء قراردادی بود که بقول بالفور (حوادث اخیر در ایران - لندن، صفحه 236) خود عملاً ملغی بود، بوجود زائد بدل می گردد و مجبور به ترک ایران می شود، ولی رضا خان بعنوان وزیر جنگ در کابینه اول و دوم قوام السلطنه، کابینه اول مشیرالدوله، کابینه مستوفی الممالک، کابینه دوم مشیرالدوله باقی می ماند تا سرانجام به مقام " حضرت اشرف ریاست وزراء " می رسد و سپس با راندن احمدشاه از دالان جمهوری می گذرد و به سلطنت دست می یابد.

از تشکیل کابینه سید ضیاء الدین (5 مارس 1921) تا تشکیل نخستین کابینه دوران سلطنت رضا شاه (یعنی کابینه ذکاء الملک فروغی در 19 دسامبر 1925)، مدت چهار سال رضا خان راه پریپچ و خم یک عروج دشوار را طی می کند و مقاومت سلسله قاجار و طرفدارانش و نیز مخالفان استقرار دیکتاتوری جدید را در مجلس و مطبوعات و احزاب گام بگام در هم می شکند. و بس. هاز مولف امریکائی در کتاب "ایران" صریحاً تاکید می کند: " نیازی به اثبات این نکته نیست که انگلیس ها در لشکرکشی به تهران و در پیش کشیدن رضا خان دخالت داشته اند." (S. Haas, Iran, p.142 W.) . پس از این آشنائی سریع با حوادث دو دهه اول قرن بیستم، اینک ما کاملاً در آستانه وقایعی قرار گرفته ایم که بتاریخ اعتلاء و سلطنت و سقوط رضا شاه مربوط است. این دوران مهمی از تاریخ معاصر ایران است، زیرا طی آن، چنانکه یکبار دیگر نیز گفتیم، روبنا و زیربنای جامعه نوین سرمایه داری در خطوط کلی خود در ایران پدیدار می گردد و دیکتاتوری رضا شاه مجبور می شود بخشی از وصایای انقلاب سرکوب شده را بشکلی که برای وی و طبقات حامی و پشتیبانان استعماریش قابل تحمل باشد، عملی نماید.

